

تحلیل انتقادی رویکرد فیلولوژیکال خاورشناسان به اسطوره در قرآن: مطالعه موردی توصیفات قرآنی بهشت و واژه «ابابیل»

سید حامد علیزاده موسوی^۱

چکیده

موضوع اسطوره در قرآن، با رویکردها و روش‌های گوناگون مرکز توجه خاورشناسان قرار گرفته است. رویکرد فیلولوژیکال از جمله این رویکردها است که به بررسی مباحث زبان‌شناختی قرآن پرداخته و سعی در پیوند زدن این مباحث با مفهوم اسطوره دارد. اسطوره در نگاه خاورشناسان روایت یا داستانی است که به کمک کهن‌الگوها به تبیین و توصیف جهان می‌پردازد. خاورشناسان با تکیه بر رویکرد فیلولوژیکال و بهره‌گیری از روش‌های نقادی کتاب مقدس به بررسی این موضوع پرداخته است. روش فیلولوژی که از روش‌های نقادی کتاب مقدس است، عمدتاً شامل مطالعه زبان‌های کتاب مقدس در گسترده‌ترین دامنه آنها می‌شود. این روش در مطالعات خاورشناسان بافت‌گرا بسیار مورد توجه قرار گرفته و این خاورشناسان با بررسی زبان‌ها و صورت‌های زبانی و ادبی عصر نزول قرآن سعی در بررسی ارتباط میان زبان عربی قرآن با این زبان‌ها داشته و دارند. در این مقاله تلاش می‌شود با توجه به روش و رویکرد فیلولوژیکال دیدگاه خاورشناسان درباره اسطوره در قرآن بررسی و به صورت مطالعه موردی بدان پراخته شود. افزون بر نقدهای روشی، مبتنی بودن دیدگاه این گروه از خاورشناسان بر حدسیات و بی‌دلیل بودن ادعاهای آنها، نمونه‌نقدهایی است که بر مطالعات قرآنی این خاورشناسان وارد است.

واژگان کلیدی: اسطوره در قرآن، خاورشناسان، فیلولوژی، نقادی کتاب مقدس، ابابیل

۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن. ha.mousavi@isca.ac.ir

مقدمه

متون مقدس ادیان همواره مشتمل بر گزاره‌های تاریخی فراوانی بوده که از امم و وقایع گذشته حکایت می‌کند. قرآن نیز همچون دیگر متون مقدس سرشار از داستان‌ها و گزارش‌های تاریخی است. اما از همان صدر اسلام اختلافات و شبهاتی درباره این گزاره‌ها از سوی معاندان و مخالفان مطرح می‌شده است تا آنجا که قرآن خود بارها به این اختلافات اشاره کرده و اسطوره‌انگاری گزارش‌های تاریخی را نفی کرده است. (انعام: ۲۵؛ انفال: ۳۱) مطالعات جدید خاورشناسان این موضوع را با رویکردها و روش‌های متفاوت مورد بررسی قرار داده است. گاه رویکردی بافت‌گرایانه (contextual) و گاه نیز پدیدارشناسانه (phenomenological) و گاه نگاهی زبان‌شناسانه و فیلولوژیکال (philological) بدان داشته است.

یکی از رویکردهای خاورشناسان در مطالعات قرآنی، رویکرد زبان‌شناسانه، یا به صورت عام‌تر رویکرد فیلولوژیکال است. خاورشناسان بسیاری با بررسی واژگان قرآنی و مطالعه زبان‌هایی چون سامی، سریانی، آرامی و عبری، سعی در یافتن شباهت‌های این واژگان و در نهایت نتایجی چون ورود واژه‌ای از زبان‌های دیگر به قرآن و یا رسیدن به معنایی دیگر و متفاوت از معنای اجماعی نزد مسلمانان از آیه یا آیاتی از قرآن هستند. برخی دیگر نیز با همان رویکرد بافت‌گرایانه، صرفاً به اسناد مکتوب و شفاهی موجود در زمان نزول قرآن از سایر زبان‌ها توجه داشته و سعی در یافتن بینامتن‌های موجود دارند. چنین تحقیقات زبان‌شناسانه‌ای گاه برای اثبات ادعای عدم اصالت قرآن و ورود معارف و آموزه‌های التقاطی از سایر فرهنگ‌ها و ادیان به درون قرآن است که به دنبال آن دگرگونی معارف و مفاهیم قرآن را نیز نتیجه می‌دهد. آنچه در این میان به موضوع و بحث این پژوهش ارتباط پیدا می‌کند، نتایج و احتمالاتی است که برخی خاورشناسان در بررسی‌های زبان‌شناسانه خود از واژگان قرآن به دست می‌دهند که به زعم خود سعی در ارائه تفسیر و معنایی منطبق با عقل بشری و عاری از نگاهی خارق‌العاده و ماورائی است که از ممیزه‌های اسطوره به شمار می‌رود. بدین رو زبان‌شناسان با یافتن ریشه‌هایی از سایر زبان‌ها و ارائه معنایی متفاوت از معنای مورد پذیرش تفاسیر و مسلمانان،

در پی اسطوره‌زدایی از متن بوده و گاه اسطوره‌ای بودن مفاهیم قرآنی را ناشی از تفاسیر و مفسران اسلامی دانسته‌اند و معنای اصلی قرآن را همان که خود یافتند، معرفی می‌کنند.

بدین رو ارزیابی و نقد این گروه از خاورشناسان از یک سو به نقد زبانی و ریشه‌شناسی واژگانی بازمی‌گردد که از سوی خاورشناسان و قرآن‌پژوهان دیگر بسیار انجام شده است و در اینجا به اختصار به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد و از سوی دیگر نقد دیدگاه آنان مبنی بر اثرپذیری قرآن از اسطوره‌های بافت جامعه عصر نزول قرآن است که در این مسیر به صورت مطالعه موردی برخی از این دیدگاه‌ها را بررسی می‌کنیم.

۱. فیلولوژی

«فیلولوژی» (Philological criticism) از روش‌های نقادی کتاب مقدس است که عمدتاً شامل مطالعه زبان‌های کتاب مقدس در گسترده‌ترین دامنه آنها می‌شود، به طوری که با این روش می‌توان واژگان، دستور زبان و سبک نوشته‌های کتاب مقدس را تا حد امکان درک کرد. دامنه فیلولوژی در مطالعات نقادانه کتاب مقدس شامل مطالعه نوشته‌ها، اعم از کتاب مقدس و غیرمقدس، به زبان‌هایی است که کتاب مقدس در ابتدا به آنها نوشته شده است؛ همچون زبان‌های عبری، آرامی، سریانی و دیگر زبان‌های هم‌خانواده. (Britannica)

در تعریف اصطلاح تخصصی «فیلولوژی» برخی آن را معنای صورت‌های زبانی با توجه به ارتباط نشانه‌ها با بافتی که در آن قرار دارند، دانسته (Watkins, 1990: 24) و برخی به صورت ساده‌تر آن را مطالعه فرهنگ‌ها از طریق آثار مکتوب بیان کرده‌اند. (ارانسکی، ۱۳۷۹) این روش در مطالعات خاورشناسان بافت‌گرا بسیار مورد توجه قرار گرفته و این خاورشناسان با بررسی زبان‌ها و صورت‌های زبانی و ادبی عصر نزول قرآن سعی در بررسی ارتباط میان زبان عربی قرآن با این زبان‌ها داشته و دارند. در این مقاله به تفصیل نحوه به‌کارگیری این روش در مطالعات قرآنی خاورشناسان پیرامون اسطوره در قرآن مرکز توجه قرار خواهد گرفت و به صورت مطالعه موردی به نقد روش و دیدگاه‌های برآمده از آن خواهیم پرداخت.

افزون بر بررسی رویکرد زبان‌شناسانه و نقد این رویکرد به صورت کلی و ارائه دیدگاه‌ها و نقدهای سایر خاورشناسان به آن، مطالعه موردی برخی واژگانی که این خاورشناسان بدان پرداخته و با ارائه معنا و مفهومی جدید، سعی در زدودن عناصر اسطوره‌ای از آن دارند، امری ضروری است. بدین رو در ادامه به صورت مطالعه موردی به توصیفات بهشتی در قرآن پرداخته و افزون بر ارائه دیدگاه خاورشناسان به بررسی زبانی و تاریخی آن توجه داده شده است.

۲. مفهوم اسطوره در مطالعات قرآنی خاورشناسان

مفهوم «اسطوره» در مطالعات قرآنی خاورشناسان با الهام از مفهوم این واژه در مطالعات کتاب مقدس و همچنین مطالعات دین‌پژوهان اسطوره‌شناس تبیین و تعریف شده است. بدین رو غالب شاخصه‌ها و ویژگی‌های گفته‌شده درباره اسطوره در این مطالعات به مطالعات قرآنی نیز راه پیدا کرده است و خاورشناسانی که به تعریف این مفهوم در قرآن پرداخته‌اند، بدین شاخصه‌ها توجه داده‌اند.

نیویورت (Neuwirth) در دایرةالمعارف قرآن اسطوره‌ها را روایاتی معرفی کرده است که به تبیین و توصیف جهان تجربه شده به وسیله الگوهای کهن که در دل آنها وجود دارد، می‌پردازند. در باور وی اسطوره‌ها معمولاً در چهارچوبی گیتی‌شناسانه یا فوق طبیعی قرار می‌گیرند تا حقایق مرتبط به آنها را متجلی ساخته و معانی را تولید کرده و در نهایت زمینه هدایت و راهنمایی را فراهم سازند. به عبارت دیگر اسطوره روایت یا داستانی است که به توصیف و تبیین جهان هر آنچه در آن است و توسط بشر تجربه شده است، می‌پردازد. در این تعریف دو مؤلفه و عنصر مهم وجود دارد که غالب تعاریف اسطوره به این دو عنصر توجه داشته‌اند: داستان یا روایت و تبیین یا توصیف. افزون بر این دو عنصر، خاورشناسان معیارهای دیگری را در تعریف اسطوره به دست داده‌اند. از آن جمله توجه به کهن‌الگوهاست. خاورشناسان با اشاره به الگوهای کهنی که در درون جهان تجربه شده وجود دارد، کوشیده‌اند به این ویژگی اسطوره و رابطه آن با کهن‌الگوها اشاره کنند. کهن‌الگوها عبارت‌اند از دانش ناخودآگاه جمعی که به صورت موروثی

در زنجیره اجداد بشر وجود دارند و به واسطه پدیده‌هایی شکل گرفته‌اند که از زمان‌های کهن با زندگی انسان ارتباط داشته‌اند. این کهن‌الگوها بدر جایگاه یکی از بافت‌های موجود در عصر نزول توسط خاورشناسان مورد توجه قرار می‌گیرد. (Neuwirth, 2003: 477)

معیار دیگر اسطوره خارق‌العاده و گیتی‌شناسانه بودن اسطوره است، به گونه‌ای که حقایق موجود در جهان را با چنین ساختاری تبیین می‌کند. البته معیار خارق‌العاده بودن در تمام اسطوره‌های ادعایی توسط خاورشناسان در قرآن وجود ندارد، بلکه در برخی از آنها یافت می‌شود؛ از این رو می‌توان این معیار را از شاخصه‌های اصلی اسطوره به حساب نیاورد و صرفاً به عنوان شاخصه و معیاری ثانویه از آن یاد کرد. کارکرد اسطوره نیز در تعاریف خاورشناسان از این واژه مورد توجه قرار گرفته است و آن کارکرد هدایتی اسطوره است؛ به این معنا که این روایت‌ها و داستان‌های اسطوره‌ای به منظور هدایت بشر بیان شده است و همواره در بردارنده درس و پیامی اخلاقی در درون خود هستند. (Armstrong, 2005: 7)

۳. توصیفات قرآنی بهشت و اسطوره‌های ایرانی و یونانی

استفان ویلد (Stefan Wild) در ضمن پژوهشی به توصیفات قرآن از بهشت پرداخته و برخی از واژگان قرآنی را به صورت خاص مورد بررسی قرار داده و در نهایت نیز دیدگاه لوکزنبرگ را درباره آن واژگان به نقد و بررسی نشسته است. وی توجه قرآن پژوهان غربی به ریشه لغات قرآن و بررسی واژگان دخیل در قرآن را یک گفتمان اروپایی معرفی می‌کند که پژوهشگران و دانشمندان مسلمان برخلاف سایر گفتمان‌ها، در این گفتمان اصلاً شرکت نکردند. از جمله این واژگان، واژه «حوری» است که ویلد پس از بیان تفصیلی درباره این واژه و ارائه دیدگاه‌ها و نقدهای فراوان قرآن پژوهان غربی و متکلمان مسیحی، به تفاوت عمده میان بهشت مسیحی و بهشت اسلامی توجه داده است و پس از آن دیدگاه لوکزنبرگ و اثرپذیری قرآن از اسطوره‌های فارسی و ایرانی را بررسی کرده است.

لوکزنبرگ (Christoph Luxenberg) در مواجهه با واژه «حوری» آنچه را به زعم خویش مشکل

متنی در قرآن می‌دانست، با توسل به ریشه‌شناسی آرامی حل می‌کند و حوری را به انگور سفید و شفاف ترجمه می‌کند. اگرچه هم در روش رسیدن به این نتیجه و هم در پیش‌فرض‌ها و نتیجه حاصل از آن اشکالات و نقدهای فراوانی وجود دارد و مستشرقان بسیاری نقدهای آن را بیان کرده‌اند که از آن جمله نقدهای آنجلیکا نیورت است، اما آنچه در مطالعات زبان‌شناسان به‌ویژه مطالعه موردی لوکزنبگ به حوزه پژوهش ما مربوط است، ارتباط دادن معانی پیشین با اسطوره‌هایی است که در اندیشه‌های فارسی و ایرانی وجود داشته است. به عبارت دیگر لوکزنبگ با اعتقاد به اینکه قرآن برگرفته از منابع مسیحی است و باید توصیفات آن نیز شبیه به توصیفات مسیحی و کتاب مقدسی باشد؛ بدین رو توصیفات و واژگانی که با متون و اندیشه‌های مسیحی همخوان نیست را واژگان و عباراتی می‌داند که دارای مشکل متنی است و برای حل این مشکل متوسل به ریشه‌سریانی و آرامی واژگان شده و معنایی جدید و همراه با اندیشه‌های مسیحی برای آن می‌یابد. یکی از این واژگان «حوری» و اساساً توصیفات قرآن از بهشت است که لوکزنبگ بر این باور است که تفاوتی عمده میان توصیفات قرآنی از بهشت با توصیفات مسیحی از آن وجود دارد. وی پس از ارائه معنایی جدید و همساز با اندیشه‌های مسیحی برای حوری، تفاوت میان بهشت مسیحی و اسلامی را ناشی از اشتباه پیامبر در فهم تصاویر مسیحیان از بهشت ندانسته است، بلکه این فهم متفاوت از حوری و توصیفات بهشتی را ناشی از تفاسیر اسلامی‌ای دانسته است که تحت تأثیر اندیشه‌ها و اسطوره‌های فارسی درباره باکره‌های اساطیری بهشت، بوده‌اند. (Wild, 2010: 636)

ولید صالح (Walid A. Saleh) نیز در پژوهش خود که رویکرد لوکزنبگ را درباره توصیفات بهشتی مورد مطالعه و نقد قرار داده است، به سراغ اساطیر باستان و باستان متأخر می‌رود و شخصیت اسطوره‌ای گانیমেده (Ganymede) را که جام‌دار زئوس (cup-bearer of Zeus) بوده و به خاطر خدماتش، جاودانگی و جوانی به او اعطا شده است، مرکز توجه قرار می‌دهد. وی بر این باور است که شباهت میان جوانان قرآنی یا همان غلمان و گانیমেده به اندازه‌ای فاحش است که امکان تصادفی بودن آن زیر سؤال می‌رود؛ چراکه هر دو جام‌دار شراب و در

حال خدمت هستند، هر دو تا ابد جوان هستند و همچنین هر دو زیبایی استثنایی دارند که قرآن از آن به مرواریدهای پنهان تعبیر می‌کند. وی بر این باور است که ظهور گانیمده المپ (Ganymede of Olympus) در بهشت قرآنی، موضوع شگفت‌آوری نیست؛ چراکه عرب‌های اهل حجاز بدون شک در میراث جهانی اساطیر دوره باستان متأخر مشترک بودند یا حداقل با مفاهیم گسترده آن آشنا بودند. صالح فضای لذت بخش بهشت قرآنی را بیشتر شبیه زندگی خدایان المپ (gods of Olympus) دانسته تا زهد مسیحیت باستان متأخر که متأثر از آرمان‌هایی رهبانی بود، چراکه مجادله گران مسیحی همواره انزجار خود را از شهوانی بودن بهشت قرآنی اعلام می‌کردند. (Walid, 2010: 689)

وی بر این باور است که آیه ۲۴ سوره طور: «وَيُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤُ مَكْنُونٌ»، «و پیوسته برگردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند!» می‌تواند بازتاب ضعیفی از لحن‌های شهوانی اسطوره گانیمده به شمار آید. وی با اشاره به رساله جاحظ با عنوان «مفاخره الجواری و الغلمان» به این نکته توجه می‌دهد که شکی نیست که برخی مسلمانان این آیات را دارای مضامین جنسی می‌دانستند. (Ibid)

ولید صالح پس از اشاره به غلمان و شباهت بسیار آن با اسطوره گانیمده، توجه خود را دوباره به حوری و دوشیزگان بهشتی (maidens of paradise) بازمی‌گرداند. وی در اینجا به شخصیت «هرا» (Hera, the boōpis)، الهه اگزونی (the “oxeneyed” goddess) همسر و همنشین (consort) زئوس (Zeus) که جوهر ازدواج و همنشینی سعادت‌مندان را در بهشت زمین نشان می‌داد، اشاره می‌کند. این همان چیزی است که عبارت «الحورالعين» (چشم‌درشت) بدان اشاره دارد که بازتاب و تفسیری درباره الهه ازدواج (goddess of marriage) است که زنی اسطوره‌ای با چشمانی درشت همچون چشمان گاو (cow-eyed female) است. ولید صالح همچنین به یکی دیگر از شباهت‌های میان حوریان و هرا اشاره می‌کند و البته تفاوت میان آن را نیز توجه می‌دهد و آن توانایی هرا در تجدید باکرگی است که به حوریان نیز نسبت داده می‌شود. درحالی‌که هرا تنها یک بار در سال و پس از حمام کردن در بهار می‌تواند باکرگی خود را باز

پس گیرد، اما هوری‌ها پس از پایان آمیزش دوباره باکرگی خود را به دست می‌آورند. اگرچه اسطوره‌گانیمده و هرا به یک شخصیت اشاره دارد، اما این شخصیت‌های اسطوره‌ای توسط قرآن به انبوهی از گانیمده‌ها و هراها تبدیل شده‌اند که به عنوان نعمت و پاداشی بهشتی به مؤمنان عطا خواهد شد. (Walid, 2010: 689)

صالح پس از آن به ناراحتی برخی از فیلسوفان عرب از تعبیر «الحوالعین» در قرآن اشاره می‌کند و دلیل این ناراحتی را بهره‌گیری قرآن از چشم‌گاو برای توصیف زنان بهشتی دانسته است. (Walid, 2010: 690-691) وی پس از اشاره به این موضوع که در حقیقت به عنوان شاهدی بر ادعای وی مبنی بر شباهت هرا و حوریان نیز می‌باشد، به حدسی بودن ادعاهای خود تصریح می‌کند و چنین می‌گوید:

«ممکن است این امکان وجود داشته باشد، اما مبدا در مورد آنچه ارائه کردم مورد اتهام قرار گیرم و برای دفع اتهام بی‌درنگ پس از بیان این شباهت‌ها اضافه می‌کنم که این بیانات، حدس و گمان محض از جانب من است و هیچ مدرکی ندارد. آنچه در اینجا وجود دارد صرفاً یک شباهت قوی بین دو جهان اسطوره‌ای، جهان قرآن و اساطیر یونانی است که ما فقط می‌توانیم سناریوهای احتمالی برای توضیح شباهت بین این دو را ارائه دهیم، و به جز شواهد جدید نمی‌توانیم فراتر از این گام برداریم. تحلیل من این است که خواندن قرآن به عنوان یک متن عربی به هیچ‌وجه به معنای تبرئه آن از «وام گرفتن» نیست، برعکس، در این مثال می‌توانیم پیش‌زمینه‌ای را کشف کنیم که اگر وانمود کنیم که متن غیر از این است، از بین می‌رفت. اما باید این نکته نیز صراحتاً بیان شود که کشف قرینه‌ها و وام‌ها نباید به خودی خود هدف باشد توجه من به تشابهات قرآن و اساطیر یونانی اساساً برای بی‌اعتباری هر ادعایی مبنی بر اینکه این نقوش موجود در قرآن به قدری منحصر به فرد هستند انجام می‌شود.» (Walid, 2010: 691)

هر دو پژوهشگر یعنی هم استفان ویلد و هم ولید صالح، رویکرد لوکزنبگ را مورد نقد قرار دادند. استفان ویلد رویکرد لوکزنبگ را بی‌فایده دانسته و «انگور سفید» خواندن حورالعین را

نه تنها با بافت موجود برای قرآن ناسازگار می‌داند، بلکه اشکالات روش شناختی متعددی را نیز به رویکرد لوکزنبیگ بیان می‌کند. ولید صالح نیز در مقاله خود به شدت رویکرد لوکزنبیگ در مطالعات قرآنی اش را مورد نقد قرار داده و بر این باور است که اولین فرضی اساسی رویکرد وی که قرآن را متنی سریانی می‌داند، به سادگی بر اساس شواهد زبان شناختی قابل رد است. وی نقدهای فراوانی بر رویکرد لوکزنبیگ وارد ساخته و اصل و اساس دیدگاه وی را متزلزل می‌داند. بدین رو رهیافت لوکزنبیگ مبنی بر تفسیر و ترجمه‌ای جدید برای حورالعین و در پی آن تأثیرپذیری تفاسیر اسلامی از اسطوره‌های یونانی و ایرانی را به آن معنا که لوکزنبیگ بدان باور دارد، قبول ندارد. اما در مقابل وی بهره‌گیری قرآن از اسطوره‌های یونانی را مورد تأکید قرار داده و ظهور دو همراه زئوس در بهشت قرآن را بسیار شایسته معرفی کرده است. چراکه به باور وی قرآن چیزی جز یک تلاش بزرگ برای حل مشکلات جامعه باستان متأخر نیست و برای این حل مشکلات باید از بافت اسطوره‌ای و شناخته شده آن جامعه بهره برد، همان کاری که قرآن در توصیفات بهشت انجام داده است.

وی سپس دانشمندان و قرآن پژوهان مدرن را مورد خطاب قرار داده و آنها را گرفتار تارنمای خودنمایی اسلام اولیه دانسته است؛ چراکه نه تنها پیامبر اسلام به عنوان بی‌سواد و امی معرفی شده است، بلکه ادعا می‌شود که قوم او نیز از تماس و ارتباط با تمدن‌های دیگر کاملاً میرا بوده است. به عبارت دیگر وی باور اسلامی امی بودن پیامبر و همچنین عدم وام‌گیری و ارتباط جامعه اولیه اسلامی و پیشااسلامی با سایر تمدن‌ها را خودنمایی و ادعایی دانسته است که بدان خاطر قرآن پژوهان دیگر سراغ روابط میان جامعه اسلامی و سایر تمدن‌ها نرفته‌اند. وی بر این باور است که واژگان قرآن این تصویر مستقل از قرآن را زیر سؤال می‌برند و ما را به این نتیجه می‌رسانند که عرب‌ها نیز با تمدن هلنی ناآشنا نبودند و از سایر تمدن‌ها جدا نبودند. (Walid, 2010: 689-684)

در نقد این دیدگاه و به صورت خاص نقد این مطالعه موردی پیرامون توصیفات بهشت، همانگونه که بیان شد و بسیاری از خاورشناسان نیز بدان تصریح کرده‌اند، ادعایی بودن و بر

ظن و گمان و حدس استوار بودن آن، می‌توان اشاره کرد؛ به‌گونه‌ای که خود ناقلان دیدگاه نیز به منظور اینکه به غیرعلمی بودن آرایشان متهم نشوند، بلافاصله بر حدس و گمان محض بودن آن تأکید کرده‌اند:

«ممکن است این امکان وجود داشته باشد، اما مبادا در مورد آنچه ارائه کردم مورد اتهام قرار گیرم و برای دفع اتهام بی‌درنگ پس از بیان این شباهت‌ها اضافه می‌کنم که این بیانات، حدس و گمان محض از جانب من است و هیچ مدرکی ندارد.» (Walid, 2010: 691)

بنابراین ارائه ادعاهایی بدون دلیل و همچنین جلو بردن مباحث تاریخی و علمی بر اساس حدسیات، نه تنها به پیشبرد علم کمک نمی‌کند، بلکه رهزن بوده و از مسیر کشف حقیقت نیز پژوهشگران را منحرف می‌سازد. افزون بر این ولید صالح برای اثبات ادعای خود مبنی بر وام‌گیری قرآن از اسطوره‌های یونانی، به باور مسلمانان مبنی بر امی بودن پیامبر خدشه وارد ساخته و گو اینکه دوباره همان شباهت گذشته نسبت به قرآن و پیامبر را بازگو کرده است؛ شبهاتی که پیش از این توسط خود خاورشناسان و عالمان مسلمان بارها مرکز توجه قرار گرفته و پاسخ‌های متعددی بدان داده شده است.

۴. ابابیل

از جمله واژگان قرآنی که خاورشناسان بدان توجه کرده و با رویکردی زبان‌شناسانه سعی در دخیل بودن این واژه از سایر زبان‌ها به قرآن دارند، واژه «ابابیل» است. این واژه در آیه سوم سوره فیل ذکر شده است: «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ؛ و بر سر آنها پرنده‌گانی را گروه گروه فرستاد». آرتور جفری (Arthur Jeffery) در کتاب خود پس از اشاره به دیدگاه مفسران و لغت‌شناسان اسلامی درباره ریشه لغوی و مفرد این واژه و بیان اختلافات آنها، شرح مفصلی که درباره «ابابیل» در لسان العرب آمده را نشان از درماندگی لغویان در یافتن معنایی درست برای این واژه دانسته است. جفری با این مقدمه سعی در القای این مطلب دارد که ابابیل نزد خود عالمان مسلمان نیز معنایی مشخص و معین ندارد. وی پس از آن به دیدگاه دیگر

خاورشناسان پرداخته و نظرات هر یک را بررسی می‌کند. بورتن از جمله این خاورشناسان است که به نقل از پرایس واژه «ابابیل» را بی‌ارتباط به پرندگان دانسته و آن را بلایی می‌شمارد که به صورت تاول بر پوست ظاهر می‌شود و در حقیقت ابابیل را برگرفته از واژه «ابیله» به معنای تاول می‌داند. البته جفری به این نکته توجه داده است که این دیدگاه خیلی پیش‌تر یعنی اواخر قرن هجدهم میلادی توسط اشپرینگر مطرح شده است. اشپرینگر میان واژه «ابابیل» و بیماری آبله رابطه‌ای را حدس زده بود و ابابیل را برگرفته از دو واژه «اب» به معنای پدر و «ابیل» به معنای نوحه و ندبه می‌پنداشت و بر این باور بود که ایرانیان واژه «ابیله» را به معنای آبله به کار می‌بردند. جفری اگرچه در ابتدا روایاتی که به آبله گرفتن سپاه ابرهه اشاره دارند را مؤیدی بر این دیدگاه برشمرده است، اثبات فارسی بودن این واژه را مشکل اصلی پیش روی این دیدگاه دانسته است، چراکه آبله در زبان فارسی خود دخیل از عربی است و بی‌تردید از همین آیه گرفته شده است. (جفری، ۱۳۷۲: ۱۰۱، مقدم، ۱۳۷۹: ۱۳۲۲)

کاردوو اصل این واژه را فارسی دانسته و «طیرا ابابیل» را قرائت نادرست «تیر بابیل» به معنای «تیر بابلی» که به وسیله آن سپاه ابرهه منهدم شد، معرفی کرده است. جفری این احتمال را درخور توجه دانسته است، ولی با این حال به دلیل نبود هیچ اطلاع و شاهی از وجود تیرهای بابلی، متقاعدکننده نمی‌شمارد.

در پایان جفری بر این نکته توجه داده است که واژه «ابابیل» در آثار و نوشته‌های کهن عربی به کار نرفته است، جز بیتی که به امیه ابن ابی‌صلت منسوب است: «حول شیطانهم ابابیل ربیون شدوا سنورا مدسورا»

جفری اولاً با این بیان در اصالت این بیت تردید می‌کند و پس از آن باز هم بر بیگانگی و دخیل بودن این واژه حتی با پذیرش این بیت، تأکید می‌کند، اگرچه بر این اذعان دارد که ریشه و اصل واژه ابابیل همچنان ناشناخته است.

داستان اصحاب فیل با دارا بودن شاخصه‌های اسطوره‌گونه در نگاه خاورشناسان همچون

روایی و داستان‌گونه بودن، خارق‌العاده و فراطبیعی بودن و همچنین دربردارنده مفهوم و پیامی اندازدهنده و اخلاقی، مورد بررسی خاورشناسان قرار گرفته است. در میان این شاخصه‌ها آنچه بیش از همه نگاه خاورشناسان و قرآن‌پژوهان غربی را به خود جلب کرده است، ناسازگاری داستان با عقل و تجربه طبیعی است؛ از این رو یا با تأویل بردن و تأکید بر مفهوم اخلاقی موجود در آن، سعی بر اسطوره‌زدایی از این داستان دارند یا با تغییر و تبدیل مفهوم و معنای یک واژه، پیشنهادی جدید نسبت به جریان یک واقعه ارائه می‌دهند که با امور عادی سازگارتر باشد. در این داستان نیز به واژه ابابیل پرداخته و با ارائه احتمالات متعدد، سعی در زیر سؤال بردن جریان اجماعی نزد مفسران اسلامی دارند. بنابراین با بهره‌گیری از روش زبان‌شناسانه و همچنین با کمک گرفتن از بافت تاریخی آیات به بررسی و ارزیابی دیدگاه این رویکرد خواهیم پرداخت.

همانگونه که آرتور جفری بدان اشاره کرده است، واژه «ابابیل» از جمله واژگانی است که اختلاف بسیاری در ریشه لغوی و معنای آن در بین لغت‌شناسان، مورخان و مفسران وجود دارد. برخی آن را جمع بدون مفرد دانسته (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۴۹/۱) و برخی دیگر مفردهایی چون «آبیل»، «آبول» و «إباله» برای آن ذکر کرده‌اند. (طبرسی، ۸۲۱/۹؛ قرطبی، ۱۴۱۷: ۱۳۴/۲۰؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۶۳۰/۸) البته علی‌رغم اختلاف در ریشه و مفرد این واژه، بیشتر مفسران و مترجمان قرآن، ابابیل را به معنای گروه و دسته دانسته‌اند. (سیوطی، ۱۴۱۴: ۶۳۰/۸) معانی مشابه دیگری چون زیاد، بعضی به دنبال بعض و جماعت‌های متفرق نیز از سوی مفسران و اهل لغت برای این واژه ذکر شده است. (قمی، ۱۴۱۱: ۴۸۱/۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳۳۶/۲۷؛ فخر رازی، ۱۴۱۳: ۱۰۰/۳۲) بنابراین، این واژه در معنایی وصفی به کار رفته که بیانگر دسته‌ها و گروه‌هایی پراکنده از پرندگان است. برخی نیز گمان‌هایی چون مشتق شدن این واژه از «أ- ب- ل» به معنای تحمل سختی و بردباری را مطرح کرده و معنای وصفی ابابیل را بیانگر پرندگانی قوی و مقاوم دانسته‌اند. (مصطفوی، ۱۳۷۴: ۲۶/۱)

غالب روایات و گزارش‌های نقل شده از جریان اصحاب فیل، به حضور گروه بسیاری از پرندگان اشاره کرده‌اند که گاه این گزارشات با توصیفاتی غیر معمول از این پرندگان همراه است؛ برای

مثال عکرمه در توصیف این پرندگان به سرهایی اشاره می‌کند که همچون درندگان بود که نه قبل و نه بعد از آن دیده شده بود. در جایی دیگر طبری به نقل از ابن عباس آنها را پرندگانی با چنگال‌هایی همچون چنگال سگان توصیف کرده است. (طبری، ۱۴۱۵: ۳/۳۸۳) فخر رازی پس از نقل این روایات و توصیفات متفاوت از پرندگان احتمالی را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه چون این پرندگان دسته‌دسته بودند، شاید هر دسته شکلی داشته و این توصیفات گزارش افراد متعدد از این اشکال بوده است. (فخر رازی، ۱۴۱۳: ۱۰۰/۳۲) در قدرت تخریب و کشتار این سنگ‌ها نیز گزارش‌های متعددی ذکر شده است که از آن جمله اصابت سنگ‌ها به اعضای بدن سپاه ابرهه و خروج آنها از سوی دیگر بدن است. در میان این روایات، روایاتی نیز وجود دارد که به حضور پرندگان و پرتاب سنگ اشاره دارد، ولی این سنگ‌ها را دلیل بروز بیماری آبله دانسته است که از آن جمله روایتی از امام باقر است که می‌فرماید: هر پرنده سه سنگ در چنگال و منقار خود داشت؛ سنگ‌ها را بر روی لشکریان ریختند که بر اثر آن در میان آن‌ها، مرض آبله پدید آمد؛ پس خداوند به وسیله آنها نابودشان ساخت و پیش از آن آبله در آنجا دیده نشده بود. (کلینی، ۱۴۰۱: ۸/۸۴)

افزون بر این، این گروه از خاورشناسان اختلاف مفسران و لغت‌شناسان اسلامی بر ریشه و معنای یک واژه را دلیل و شاهدهی بر دخیل بودن آن واژه دانسته‌اند. آرتور جفری در کتاب معروف خود، واژه‌های دخیل در قرآن، بارها در بررسی واژگان، قرائت‌های مختلف یک واژه یا اختلاف مفسران در ریشه و مفرد واژگان قرآنی را دلیل بر بیگانه بودن آن واژه دانسته است، گو اینکه این اختلاف ناشی از ناآشنایی مفسران و شارحان قرآن از زبان‌هایی است که این واژه از آن به قرآن وارد شده است. اولاً، اینکه اختلاف در معنا و قرائت یک واژه را دلیل بر بیگانه و دخیل بودن آن واژه دانستن، سنجه‌ای علمی به حساب نمی‌آید و اگر در مطالعات علمی بخواهیم از این موضوع بهره‌ای ببریم، صرفاً پس از ارائه دلایل متعدد در بیگانه بودن یک واژه می‌توان به عنوان مؤید دلایل گذشته بدان اشاره کرد. حال آنکه جفری به‌گونه‌ای این اختلافات را در ابتدای بحث و در مورد واژگان متعدد بیان می‌کند که گویا دلیل اصلی

بر دخیل بودن واژه‌ها همین اختلاف مفسران و شارحان قرآن بر ریشه و معنا و قرائت آنها است. (برای نمونه: جفری، ۱۳۷۲: ۱۱۲ و ۱۰۰) ثانیاً اینکه اختلاف مفسران و اهل لغت در ریشه و معنای یک واژه می‌تواند ناشی از دلایل بسیار دیگر باشد که از آن جمله ریشه‌های مشترک یا مشابهی است که گاه اهل لغت را به اختلاف سوق می‌دهد.

در بررسی دیدگاه این گروه از خاورشناسان، گفتنی است که اگر هم در مورد برخی واژگان، دخیل بودن یا بیگانه بودن آن را نیز بپذیریم یا محتمل بدانیم، نمی‌توان آن را ناشی از اثرپذیری یا اقتباس قرآن از متون و فرهنگ سایر ادیان و زبان‌ها دانست، چراکه همانگونه که برخی خاورشناسان بدان توجه داده و از نقاط ضعف رویکرد زبان‌شناسان برشمرده‌اند - در ادامه نقدهای وارده بر این رویکرد از سوی خاورشناسان را بیان خواهیم کرد - عدم توجه این دسته از خاورشناسان به بافت و شرایط حیات یکی از آسیب‌های پیش روی این‌گونه مطالعات است؛ زیرا بسیاری از این واژگان اگرچه در سایر زبان‌ها نیز کاربرد داشته‌اند، در میان مخاطبان قرآن شناخته شده بودند و مردم نیز از آنها در گفت‌وگوهایشان استفاده می‌کردند و روش قرآن نیز ارائه معارف و آموزه‌های اسلام با واژگان و مفاهیم مأنوس نزد مردم بود. بنابراین استفاده از این واژگان نه تنها هیچ عیب و نقصی برای قرآن شمرده نمی‌شود، بلکه خود از شاخصه‌های بلاغی و ادبی قرآن است. (معرفت، ۱۳۹۳: ۱۱۵-۱۱۶)

۵. نقد رویکرد فیلولوژی از سوی دیگر خاورشناسان

همانگونه که بیان شد، اولین و مهم‌ترین نقد وارد بر دیدگاه این گروه از خاورشناسان، تکیه آنان بر حدسیات و در پی آن ارائه ادعاهای بدون دلیل است. این خاورشناسان خود نیز بر حدسی بودن این دیدگاه‌ها بارها تأکید کرده و در مواردی صرفاً با شواهدی بی‌ارتباط سعی در منطقی جلوه دادن حدسیات و ادعاهای خود کرده‌اند.

از جمله خاورشناسانی که بر سریانی‌شناسان (syriacists) نقدهای بسیاری وارد ساخته است، آنجلیکا نویورت است. اگرچه نویورت اصل وجود آثاری از متون مسیحی در قرآن را پذیرفته است، معتقد است پژوهشگرانی که سعی در شناسایی متون و لغات سریانی‌ای دارند که از برخی جهات با

بخش‌هایی خاص از متن قرآن روابط بینامتنی دارد، به افراط افتاده‌اند. به گفته او آنها عموماً سیاق قرآنی که این عناصر در آنها ظاهر می‌شوند را نادیده می‌گیرند و نمی‌توانند دریابند چه تغییری در این متون آن‌هم برای تأمین اغراض خطابی و الهیاتی رخ داده است. فراتر از این، سریانی‌شناسان گرفتار خطایی فاحش در صورت‌بندی تحقیقاتشان هستند، زیرا آنها نهایتاً می‌کوشند نشان دهند که قرآن بیشتر چهره‌ای مبدل از الهیات مسیحی است تا یک واکنش اصیل الهیاتی به ایده‌های یهودی، مسیحی و امثال آنها که در آن زمان میان مردم رایج بوده است.

نویورت بر این باور است که فرضیه لوکزنبگ مبنی بر آمیختگی زبانی عربی - سریانی در جایگاه زبان اصلی قرآن فاقد پایه و اساس روش‌شناختی است. نویورت معتقد است که دیدگاه‌های ونزبرو، لولینگ و لوکزنبگ درباره منشأ و مصدر قرآن نه تنها دوجه دو ناسازگارند، بلکه بر مشاهدات متنی که بسیار گزینشی هستند استوار است. به عبارت دیگر نویورت دیدگاه این افراد را بر اساس مشاهدات جزئی و موردی دانسته است که قطعاً یقین‌آور نخواهد بود و در ادامه مطالعه‌ای را دقیق و یقین‌آور می‌داند که به متن قرآن و ریزساختارهای آن به دقت پرداخته باشد، حال آنکه در هیچ‌یک از مطالعات ونزبرو، لولینگ و لوکزنبگ چنین پژوهشی بر ریزساختارهای قرآن دیده نمی‌شود. (Neuwirth, 2007, 4-5)

نویورت در نقد دیدگاه لوکزنبگ چنین گفته است:

«متأسفانه در کنار این جریان، جریان تندرویی وجود دارد که مطابق آن، قرآن، نه در دوره متأخر، که قبل از اسلام شکل گرفته است. طرح این دیدگاه برای من خجالت‌آور است. به نظر وی (لوکزنبگ)، قرآن عبارت است از کپی‌برداری یا ترجمه‌ای از نصوص قدیمی (از سریانی به عربی). در سال ۲۰۰۰ میلادی کتاب وی تحت عنوان قرائت آرامی - سریانی از قرآن منتشر شد که هیچ‌کس به آن توجه نکرد. اما پس از حوادث یازده سپتامبر، این کتاب مورد اقبال قرار گرفت و به مرجع نوشته‌هایی چون مجله نیوزویک تبدیل شد.» (نویورت، ۱۳۸۶، ۳۴)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فیلولوژی که از رویکردها و روش‌های اصلی خاورشناسان در مطالعات قرآنی است، به بررسی زبان‌ها و صورت‌های زبانی و ادبی عصر نزول قرآن پرداخته و سعی در بررسی ارتباط میان زبان عربی قرآن با این زبان‌ها دارد. اسطوره در قرآن از جمله موضوعاتی است که خاورشناسان با این رویکرد به بررسی آن پرداخته و از جنبه‌های گوناگون آن را مورد توجه قرار داده‌اند. این خاورشناسان با تکیه بر شباهت‌های زبانی میان زبان قرآن با سایر زبان‌های منطقه به دنبال این ادعا هستند که قرآن از سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها وام‌گرفته و این خود وام‌گیری داده‌ها و انگارهای قرآنی را نیز در پی دارد. اسطوره در نظرگاه این خاورشناسان روایاتی است که با کمک کهن‌الگوها به تبیین و توصیف جهان تجربه‌شده می‌پردازند. این خاورشناسان بسیاری از داستان‌ها و وقایع ذکرشده در قرآن را اسطوره‌هایی می‌نامند که بر اساس اسطوره‌های یونانی موجود در ناخودآگاه جمعی مخاطبان قرآن و منطقه عربستان شکل گرفته است و در این مسیر افزون بر بیان شاخصه‌های اسطوره‌های قرآنی، مواجهه قرآن با این اسطوره‌ها را بررسی می‌کنند. در نقد دیدگاه این گروه از خاورشناسان، چنانچه دخیل بودن یا بیگانه بودن برخی واژگان قرآنی را نیز بپذیریم یا محتمل بدانیم، نمی‌توان آن را ناشی از اثرپذیری یا اقتباس قرآن از متون و فرهنگ سایر ادیان و زبان‌ها دانست، زیرا همانگونه که برخی خاورشناسان بدان توجه داده و از نقاط ضعف رویکرد زبان‌شناسان برشمرده‌اند، عدم توجه این دسته از خاورشناسان به بافت و شرایط حیات یکی از آسیب‌های پیش روی این‌گونه مطالعات است؛ زیرا بسیاری از این واژگان اگرچه در سایر زبان‌ها نیز کاربرد داشته‌اند، در میان مخاطبان قرآن شناخته‌شده بودند و مردم نیز از آنها در گفت‌وگوهایشان استفاده می‌کردند و روش قرآن نیز ارائه معارف و آموزه‌های اسلام با واژگان و مفاهیم مأنوس نزد مردم بود. بنابراین استفاده از این واژگان نه تنها هیچ عیب و نقصی برای قرآن شمرده نمی‌شود، خود از شاخصه‌های بلاغی و ادبی قرآن است. ادعایی بودن و بر ظن و گمان و حدس استوار بودن دیدگاه‌های این گروه از خاورشناسان از دیگر نقدهایی است که از سوی خاورشناسان دیگر و حتی از سوی خود آنان مطرح شده است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. کتاب مقدس
۳. ابن منظور. (۱۴۰۸ ق). لسان العرب. به کوشش علی شیری. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. ابوزکریا الفراء. (بی تا). معانی القرآن، به کوشش احمد یوسف نجاتی و محمد علی النجار، مصر: دار المصریه للتألیف والترجمه.
۵. ارانسکی، ای ام. (۱۳۷۹). مقدمه فقه اللغه ایرانی. ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام.
۶. جفری، آرتور. (۱۳۷۲). واژه‌های دخیل در قرآن مجید. ترجمه فریدون بدره‌ای. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
۷. سیوطی، جلال الدین. (۱۴۱۴ ق). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. بیروت: دارالفکر.
۸. طبرسی، فضل بن الحسن. (۱۴۰۶ ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفه، افست: تهران: ناصر خسرو.
۹. طبری، ابن جریر. (۱۴۱۵ ق). جامع البیان عن تأویل آی القرآن. چاپ اول. بیروت: دارالفکر.
۱۰. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۱۳ ق). التفسیر الکبیر. چاپ چهارم. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۱. قرطبی، ابی عبد الله. (۱۴۱۷ ق). الجامع لاحکام القرآن. چاپ پنجم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۲. قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۱۱ ق). تفسیر القمی، به کوشش موسوی جزائری. چاپ اول. لبنان: دارالسرور.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۱ ق). الکافی. به کوشش علی اکبر غفاری. چاپ سوم.

بیروت: دارالتعارف.

۱۴. مصطفوی، حسن. (۱۳۷۴ش). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۵. معرفت، محمد هادی. (۱۳۹۳ش). خلاصه نقد شبهات پیرامون قرآن کریم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. رشید.

۱۶. مکارم شیرازی. ناصر و دیگران. (۱۳۷۵ش). تفسیر نمونه. دوازدهم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۷. نیویورت، آنجلیکا. (۱۳۸۶ش). «قرآن پژوهی در غرب». مجله هفت آسمان. ش ۳۴.

18. Neuwirth, Angelika. (2007) Structural, linguistic and literary features. Cambridge University press.

19. Walid A. Saleh. (2010). "the etymological fallacy and qur'anic studies". in the Quran in context, Leiden: Brill.

20. Watkins, C. (1990). "What is Philology?" Comparative Literature Studies, Vol.27, No 1

21. Wild, Stefan. (2010). "virgins of paradise and the luxenberg hypothesis". in the Quran in context, Leiden, Brill.

22. Britannica, The Editors of Encyclopaedia. "philological criticism". Encyclopedia Britannica, 13 Jan. 2010, <https://www.britannica.com/topic/philological-criticism>. Accessed 27 June 2024.

Critical Study of Western Qur'anic Scholars' Philological Approach to Myth in the Qur'an: Case Studies of Qur'anic Descriptions of Heaven and the Word "Ababil"

Seyed Hamed Alizadeh Mousavi¹

Abstract

Mythology in the Qur'an is one of the topics that has been received the attention of western scholars with different approaches and methods. The philological approach is one of these approaches that examines the linguistic topics of the Qur'an and tries to link these topics with the concept of myth. According to the western scholars, myth is a narrative or a story that explains and describes the world with the help of archetypes. Orientalists have investigated this issue by relying on the philological approach and using the biblical criticism methods. The method of philology, which is a method of biblical criticism, mainly includes the study of the languages of the Scripture in their widest range. This method has received much attention in the studies of contextual scholars, and they have tried to investigate the relationship between the Arabic language of the Qur'an and other languages by examining the languages and linguistic and literary forms of the era of the revelation of the Qur'an. In this article, we try to investigate the western scholars' point of view about the myth in the Qur'an according to the philological method and approach and analyze it in the form of a case study. Criticisms of the method and the fact that the views are based on assumptions are among the criticisms of this group of western scholars.

Keywords: Myth in the Qur'an, Western Scholars, Philology, Biblical Criticism, Ababil

1. Assistant Professor, Islamic Sciences and Culture Academy. (ha.mousavi@isca.ac.ir) orcid.org/0000-0002-0557-9715